

شهيد محمد انتصار



از بستان عیسیٰ
سازمانه جامع سرداران و دوازه شهید استان بوشهر

نام پدر	رضا
تاریخ تولد	۱۳۳۲/۰۴/۰۳
محل تولد	بوشهر - دیلم
تاریخ شهادت	۱۳۵۹/۱۲/۱۷
محل شهادت	دیلم
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	دیلم

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید محمدانصار در تاریخ ۳/۴/۱۳۳۲ روز جمعه ، ماه ذی‌عقده در خانواده‌ای به دنیا آمد که از نظر دیانت و مذهب در سطح بالایی بودند، پدرش مغازه عطاری داشت . از این راه گذران زندگی می‌کرد.

محمد دوران کودکی خود را در کوچه‌های خاکی دیلم به بازیهای محلی مانند : « بره‌بیو – هُوکلی » و توپ‌بازی گذراند. روزهای جمعه با دوستان و همسالانش به « تنوب » برای بازی می‌رفتند و یا به کنار دریا می‌رفتند و با قلاب ماهی می‌گرفتند.

تحصیلات : محمد از هفت سالگی به مدرسه رفت و تا کلاس ششم قدیم درس را در مدرسه قانی ادامه داد. معلمان او در طول این شش سال آقایان : حاج ابراهیم شفیعی ، سید مهدی فاطمی و حسین بشیری بودند. محمد به دلیل اینکه در دیلم دبیرستان و امکان ادامه تحصیل نبود، ترک تحصیل کرد.

خاطرات

فعالیت‌های شهید قبل از انقلاب :

او در تمام راهپیمائی‌ها و تظاهرات‌های قبل از انقلاب شرکت فعال داشت. قبل از سربازی هم که از راه کویت به عراق و زیارت امام حسین (ع) می‌رود. بعد از زیارت قبور ائمه به دیدار حضرت امام (ره) که آن زمان در تبعید بودند می‌روند. نماز را به جماعت به امامت حضرت امام (ره) می‌خوانند. محمد می‌گوید: چون خانه حضرت امام (ره) کوچک بود و مساحت زیادی نداشت من که رسیدم جایی برای ایستادن نداشتم، یکی از روحانیون جایش را به من داد و من پشت سر امام نمازم را خواندم. محمد چون علاقه زیادی به حضرت امام (ره) داشتند از امام می‌خواهند که یک عکس یادگاری به او بدهد، امام رو به محمد می‌کند و می‌گوید: « برای من عکس دادن کاری ندارد ولی بخاطر جوانیت می‌ترسم که این عکس برای شما ایجاد دردسر کند.» شهید می‌گوید: دردسر را خریدارم و عکسی از امام می‌اندازند که هنوز در آلبوم خواهرش است. محمد به حضرت امام خیلی علاقه داشت و می‌گفت: اگر خداوند عمر مرا سه قسمت کند من دو قسمت آن را به امامم می‌دهم و یک قسمت را خودم برمی‌دارم.

با آغاز جنگ برای شرکت در جبهه ثبت نام می‌کند. مادرش که خبردار شد خیلی گریه کرد، به نزد مادر آمد و اشکش را پاک کرد و گفت: برای چه گریه می‌کنی؟ مادر که علت ناراحتیش را رفتن او به جبهه می‌گوید در جواب می‌گوید: مادر نه من لایق شهادت هستم و نه شما لیاقت این را دارید که مادر شهید بشوید. محمد بعد از رضایت مادرش در حالی که بلیط رفتن به کویت را نیز گرفته بود همه چیز را رها کرد و برای آموزش به منطقه « بندر عماد » دیلم می‌رود. در حالت خستگی زیاد فرمانده به او می‌گوید: بلند شو، او می‌گوید: خسته‌ام و می‌خواهم کمی استراحت کنم که فرمانده تیری را رها می‌کند که سهواً به سر شهید اصابت می‌کند و در همان جا به شهادت می‌رسد.

محمد چون اولین شهید دیلم بود شوک محکمی بر مردم این شهر بود، روز تشییع او همه مغازه‌ها را تعطیل کرده بودند، شهادت، تشییع و دفن شهید همه در یک صبح تا ظهر بود به طوری که خانواده‌اش متوجه رفتن او برای آموزش نشده بودند و مادرش و خواهرش وقتی خبر شهادت او را می‌آورند خیال می‌کرده‌اند که او در اتاقش است.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران